

یوسف زهرا (عج)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یوسف زهرا عجل الله تعالی فرجه الشریف

نویسنده:

نصرت الله آیتی

ناشر چاپی:

ثانی عشر

فهرست

۵	فهرست
۷	یوسف زهرا عجل الله تعالی فرجه الشریف
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	غیبت
۸	حضور
۹	کودکی
۹	زیبایی و بخشندگی
۱۰	هراس
۱۰	ظلم
۱۰	ریزش و رویش
۱۱	بهای اندک
۱۱	بردباری
۱۲	امید و ناامیدی
۱۲	نشانه
۱۳	توطئه
۱۳	هدایت
۱۴	گواه
۱۵	قدرشناسی
۱۵	دفع بلا
۱۶	مجازات
۱۷	محنت
۱۷	نیاز

۱۸ تنها پناه

۱۹ دلدادگی

۱۹ دمیدن روح امیدواری

۲۰ اقبال همگانی

۲۰ میهمان نوازترین

۲۰ پیروزی

۲۰ نجوایی با یوسف زهرا عجل الله تعالی فرجه الشریف

عنوان و نام پدیدآور: یوسف زهرا عجل الله تعالی فرجه الشریف/آیتی، نصرت الله مشخصات نشر: قم: ثانی عشر، ۱۳۸۴. مشخصات ظاهری: ۶۸ ص؛ ۱۱×۱۹/۵ س م شابک: ۵۰۰۰ ریال: ۱-۱-۹۴۵۸۶-۹۶۴ وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم) یادداشت: پشت جلد لاتینی شده: Nosratollah Ayati. Yusef - e - Zahra. یادداشت: چاپ قبلی: شهریار، ۱۳۸۰ (۶۴ص). یادداشت: چاپ دوم یادداشت: کتابنامه: ص. ۶۸؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: «م.ح.م.د.» بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق موضوع: یوسف، پیامبر موضوع: یوسف در قرآن رده بندی کنگره: ۹۱/آ/BP۵۱ ۱۳۸۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۹ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۲۰۸

مقدمه

گفتند خلاق که تویی یوسف ثانی چون نیک بدیدم، به حقیقت، به از آنی (حافظ) یکی از ویژگی های روانی آدمی این است که همواره در رویارویی با امر تازه و بدیع، حالت دفاعی به خود می گیرد و کم تر به پذیرش آن گردن می نهد. این امر به ویژه آن گاه تشدید می شود که پدیده ی جدید حالت رمز گونه داشته باشد و اعتقاد به آن، زمینه ساز تحولی بنیادین در باورها، اندیشه، منش و روش زندگی او شود. برعکس، در برابر موضوعی که پیشینه داشته یا در زمان های پیش، یک یا چند بار رخ داده است، مقاومت چندانی از خود نشان نمی دهد و به سادگی، آن را می پذیرد. یکی از شیوه های چیره شدن بر این وضعیت، عادی جلوه دادن آن مسأله است. یعنی باید این نکته را به جامعه تبیین کرد که موضوع مورد نظر، مسبوق به سابقه بوده و برای دیگران نیز رخ داده است. قرآن کریم نیز همین شیوه را به کار گرفته است. در صدر اسلام، روزه، حکمی جدید و همراه با اندکی مشقت بود؛ زیرا روزه دار می بایست از بسیاری از امور مباح چشم پوشد و از ارتکاب آن ها خودداری کند. شاید برخی مسلمانان در برابر چنین حکم بی سابقه ای، واکنش نشان می دادند و آن را به سختی می پذیرفتند. از این رو، قرآن کریم، ابتدا مسلمانان را از نظر روانی برای پذیرش آن آماده می کند. خداوند متعال می فرماید: یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلهم. [۱]. ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شد، همان گونه که بر پیشینیان شما، نوشته شد. یعنی میندازید که این تکلیف، مسأله ای بی سابقه و فراتر از توانایی شما است. هرگز چنین نیست؛ زیرا وجوب روزه، حکم متداولی است که گذشتگان نیز موظف بوده اند آن را انجام دهند. مسایلی مانند اعتقاد به حضرت مهدی (عج) و غیبت و ظهور ایشان نیز به ظاهر بدیع و بی سابقه بوده و طول عمر ایشان با هاله ای از رمز و راز و شگفتی همراه است. افزون بر آن، این باور بر همه ی شؤون حیات آدمی تأثیری بنیادین بر جا می گذارد. از این رو، برخی افراد از پذیرش آن سرباز می زنند و آن را انکار می کنند. امامان معصوم علیهم السلام در برابر این اندیشه، کوشیده اند با بیان موارد مشابهی که در تاریخ گذشته - بویژه تاریخ پیامبران الهی علیهم السلام - رخ داده است، مسأله ی غیبت امام عصر (عج) و دیگر مفاهیم مربوط به آن را عادی جلوه دهند، تا مردم به گمان بی سابقه بودن، در آن به دیده ی شک و تردید ننگرند. برای نمونه، به کلام نورانی حضرت مهدی (عج) به شیخ صدوق می توان اشاره کرد. اصل ماجرا را از زبان شیخ صدوق می شنویم: شبی در عالم رؤیا دیدم که در مکه ام و گرد خانه ی خدا طواف می کنم. در دور هفتم نزد حجرالاسود آمدم و آن را لمس کردم و بوسیدم. در این هنگام، دعاهایی را که برای زمان بوسیدن حجرالاسود است، می خواندم. در این حال، مولای خود حضرت مهدی (عج) را دیدم که بر در خانه ی کعبه ایستاده اند. با خاطری پریشان به حضرت نزدیک شدم. حضرت با نگاهی به رخساره ام به فراست خود، راز دلم را دانست. به او سلام کردم. حضرت پس از جواب سلام، فرمود: چرا درباره ی غیبت، کتابی

نمی نویسی، تا اندوه دلت را بزداید؟ عرض کردم: یابن رسول الله! در این باره کتاب نوشته ام. حضرت پاسخ دادند: منظورمان این نیست که همانند گذشته بنویسی. کتابی درباره ی موضوع غیبت بنگار و در آن، غیبت های پیامبران علیهما السلام را بیان کن. چون سخن حضرت به پایان رسید، از دیدگانم پنهان شدند. من از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و مناجات پرداختم. چون صبح دمید، نگارش این کتاب را آغاز کردم. [۲]. حضرت یوسف یکی از پیامبرانی است که حضرت مهدی در روایت ها به ایشان تشبیه شده اند. البته در این روایت ها، حضرت مهدی (عج) از جهت های گوناگون به حضرت یوسف علیه السلام تشبیه شده اند. امام باقر علیه السلام در روایتی تنها به شباهت در غیبت اشاره کرده اند. [۳] هم چنین ایشان در جایی دیگر، به شباهت های دیگری اشاره فرموده اند. [۴] حال آن که امام صادق علیه السلام بدون اشاره به شباهت های پیشین، شباهت دیگری بر شباهت های یاد شده می افزایند. [۵] این ها نشان می دهد که منظور، حصر شباهت ها در موارد یاد شده نبوده، بلکه تنها برای نمونه به برخی از آن ها اشاره شده است. با توجه به این نکته و با الهام از فرمایش حضرت مهدی (عج) به شیخ صدوق، این نوشتار می کوشد با تأمل در قرآن و روایت ها، شباهت و همانندی های موجود میان یوسف زهرا علیه السلام و یوسف یعقوب علیه السلام را بازگو کند، تا از این رهگذر، فهم و پذیرش امر حضرت مهدی، آسان تر گردد. **** [۱] بقره، ۱۸۳. [۲] کمال الدین، ج ۱، ص ۷۴. [۳] شباهت اول. [۴] شباهت چهارم. [۵] شباهت دوم.

غیبت

برجسته ترین همانندی میان یوسف زهرا علیه السلام و یوسف یعقوب علیه السلام، همانندی در غیبت است. امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم می فرماید: یا محمد بن مسلم ان فی القائم من اهل بیت محمد علیهم السلام شبه من خمسۀ من الرسل یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم... واما شبهه من یوسف بن یعقوب علیه السلام فالغیبة من خاصته و عامته و اختفائه من اخوته... [۱]. ای محمد بن مسلم! قائم آل محمد (عج) با پنج تن از پیامبران شباهت دارد: یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم... و اما شباهت او به یوسف در غیبت اوست از اقوام دور و نزدیک و از برادران خود... نخستین سؤال درباره ی این شباهت، آن است که میان غیبت امام عصر (عج) و غیبت یوسف علیه السلام تفاوت فراوانی وجود دارد؛ زیرا غیبت یوسف علیه السلام، غیبتی است نسبی؛ یعنی هر چند او از کنعان، برادران و پدر و مادر خود غایب بود، ولی از دیدگان مصریان غایب نبود. او با مصریان، گفت و گو و رفت و آمد داشت، در حالی که غیبت حضرت مهدی (عج) غیبتی است مطلق و آن حضرت از دیدگان همگان غایب اند. از این رو، قیاس آن دو با یکدیگر قیاس مع الفارق است. پاسخ به این نکته، در شباهت دوم خواهد آمد. **** [۱] کمال الدین، ج ۱، ص ۴۴۳.

حضور

برادران یوسف برای خرید آذوقه به مصر آمدند و به بارگاه یوسف وارد شدند. وی در نخستین نگاه و گفت و گو، آنان را شناخت، ولی آنان یوسف را نشناختند. آنان بی آن که به هویت یوسف پی برند، با وی سخن گفتند و داد و ستد کردند. فدخلوا علیه فعرّفهم وهم له منکرون. [۱]. (برادران یوسف) بر او وارد شدند. او، آنان را شناخت، ولی آنان او را نشناختند. یوسف زهرا نیز در میان مردم حضور دارد. در کنار آنان راه می رود و بر فرش های آنان پا می نهد و... ولی مردم، او را نمی شناسند. بسیاری بر این باورند که غیبت امام عصر (عج) به این معنی است که آن حضرت، در آسمان ها یا عوالم دیگری زندگی می کنند. بنابراین، حضرت مهدی (عج) از دیدگان همه ی انسان ها پنهان هستند و کسی، ایشان را نمی بیند. براساس این باور، نکته ای که پیش از این گذشت، به ذهن می رسد که مقایسه ی حضرت مهدی (عج) با حضرت یوسف علیه السلام، مقایسه ای ناتمام است. اما

حقیقت، این است که تصویر یاد شده، خطا و به دور از واقعیت است. او در میان مردم رفت و آمد می کند و در کوچه و بازارها قدم می گذارد. مردم، آن حضرت را می بینند، گرچه او را نمی شناسند. سدیر می گوید: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: ان فی القائم شبه من یوسف علیه السلام. قلت: کانک تذکر حیره و غیبه فقال لی: ما تنکر هذه الامه اشباه الخنازیر ان اخوه یوسف کانوا سباطاً اولاد انبیاء تاجروا یوسف و بایعوه و هم اخوته و هو اخوهم فلم یعرفوه حتی قال لهم انا یوسف... فما تنکر هذه الامه ان یکون الله عزوجل یفعل بحجته ما فعل یوسف ان یکون یسیر فی اسواقهم و یطأ بسطهم و هم لایعرفونه حتی یاذن الله عزوجل ان یعرفهم بنفسه کما اذن لیوسف حتی قال لهم هل علمتم ما فعلتم یوسف و اخیه اذ انتم تجهلون قالوا انک لانت یوسف قال انا یوسف و هذا اخی. [۲]. امام صادق علیه السلام فرمودند: قائم (عج) شباهتی با یوسف دارد. عرض کردم: گویا حیرت و غیبت او را می فرماید؟ حضرت فرمودند: چرا این امت، قضیه ی حضرت یوسف را انکار نمی کنند؟ برادران یوسف با این که پیغمبر زاده و برادر یوسف بودند و او نیز برادرشان بود، با او تجارت و خرید و فروش کردند و او را نشناختند، تا این که یوسف، خودش را معرفی کرد و گفت: من یوسفم... با این حال چرا آنان منکرند که خداوند عزوجل با حجت خود، همان کاری را بکند که با یوسف کرد؟ او در بازارهای شان راه می رود و بر فرش های آنان گام می نهد، ولی مردم او را نمی شناسند، تا هنگامی که خداوند به او اجازه دهد که خودش را معرفی کند. همان گونه که به یوسف اجازه داد و یوسف گفت آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آن گاه که جاهل بودید؟ گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این، برادر من است. و باز امام صادق علیه السلام فرمود: ان فی صاحب هذا الامر سنن من الانبیاء علیهم السلام... و اما سنه من یوسف فالسنه یجعل الله بینه و بین الخلق حجاباً یرونه و لا یعرفونه... [۳]. صاحب این امر امام مهدی (عج) با برخی از پیامبران، شباهت هایی دارد... اما شباهت او به یوسف، در پرده بودن او است؛ یعنی خداوند کاری می کند که هر چند او را می بینند، ولی نمی شناسند. **** [۱] یوسف، ۵۸. [۲] کمال الدین، ج ۲، ص ۱۰. [۳] کمال الدین، ج ۲، ص ۲۰.

کودکی

غیبت یوسف از دوران کودکی آغاز شد. و جاءت سیارة فارسلا و اردهم فادلی دلوه قال یابشری هذا غلام. [۱]. و (در همین حال) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را (در پی آب) فرستادند. او دلو را در چاه افکند. (ناگهان) صدا زد: مژده باد این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی)! غیبت یوسف زهراعلیه السلام نیز از دوران کودکی آغاز شد. قال ابو عبد الله علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لابد للغلام من غیبه فقبل له ولم یأ رسول الله؟ قال یخاف القتل. [۲]. امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند: ناچار برای آن کودک (امام مهدی (عج)) غیبتی خواهد بود. پرسیده شد: برای چه؟ فرمودند: از ترس کشته شدن. حضرت مهدی (عج) در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمد. آغاز غیبت صغرا نیز در سال ۲۶۰ هجری است. بنابراین، ایشان در آغاز غیبت صغری، ۵ ساله بوده اند. **** [۱] یوسف، ۱۹. [۲] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۵.

زیبایی و بخشندگی

همان گونه که یوسف در زیبایی و بخشندگی، شهره ی آفاق بود، یوسف زهراعلیه السلام نیز به بالاترین درجه ی این دو ویژگی آراسته است. عن ابی نصر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبیاء... و سنه من یوسف من جماله و سخائه... [۱]. ابی نصر می گوید امام باقر علیه السلام فرمودند: صاحب این امر (حضرت مهدی (عج)) با چهار پیامبر شباهت هایی دارد... شباهت او با یوسف، در زیبایی و بخشندگی اوست... رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: لیبعثن الله عزوجل فی هذه الامه خلیفه یحیی المال حیثاً و لا یعدّه عدلاً. [۲]. به زودی خداوند عزوجل در این امت، خلیفه ای را بر می انگیزد که مال را

بی آن که بشمارد، به دیگران می بخشد. **** [۱] منتخب الاثر، ص ۳۷۱. [۲] معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۴۰.

هراس

یوسف در عالم رؤیا دید که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرش سجده می کنند، ولی به سفارش پدر از ترس مکر برادران، رؤیای خویش را پنهان کرد. اذ قال يوسف لایه یا ابت انی رأیت احد عشر کوكباً والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدين قال یا بُنی لاتتقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیداً. [۱]. (به یاد آور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند. (یعقوب) گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن؛ زیرا برای تو نقشه ی (خطرناکی) می کشند. یوسف زهرا علیه السلام نیز همین گونه است؛ یعنی به دلیل هراس از دشمنان، باید نام مبارکش پنهان باشد. عن ابی خالد الکابلی قلت لمحمد بن علی الباقری علیه السلام: ارید ان تسمیه لی حتی اعرفه باسمه فقال: سألتنی واللّه یا ابا خالد عن سؤال مجهد ولقد سألتنی عن امر لو کنت محدثاً به احداً لحدثتک ولقد سألتنی عن امر لو ان بنی فاطمه عرفوه حرصوا علی ان یقطعوه بضعةً بضعةً. [۲]. ابو خالد کابلی می گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم: نام مبارک او (حضرت حجت علیه السلام) را برای من بگوئید تا او را به نام بشناسم. حضرت فرمودند: ای اباخالد! به خدا سوگند! پرسش زحمت انگیز و مشقت آوری از من پرسیدی و درباره ی مسأله ای از من پرسیدی که اگر گفتنی بود، به یقین به تو می گفتم. تو درباره ی چیزی از من پرسش کردی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند که او را تکه تکه کنند. **** [۱] یوسف، ۴ و ۵. [۲] غیبت نعمانی، ص ۴۱۴.

ظلم

دلیل غیبت یوسف، ستم برادران در حق او بود، یعنی حسادت ورزیدن و به چاه افکندن او. واجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب. [۱]. وتصمیم گرفتند وی را در نهران گاه چاه قرار دهند. یکی از حکمت های غیبت یوسف زهرا علیه السلام نیز ستم حاکمان و طاغوت های خون آشام در حق آن حضرت است. عن زرارة بن اعین قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد علیه السلام یقول: ان للقائم غیبة قبل ان یقوم قلت ولم ذلک جعلت فداک؟ قال یخاف و اشار بیده الی بطنه وعنقه. [۲]. زراره می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: قائم (عج) پیش از قیامش غیبتی دارد. عرض کردم: فدایت شوم چرا؟ حضرت با اشاره به شکم و گردن مبارکشان فرمود (از کشته شدن) می ترسد. طاغوتیان عصر ما در شمار، از طاغوتیان عصر تولد حضرت، کمتر و از نظر ابزار نظامی، ضعیف تر نیستند. خون آشامی و جنایت پیشه گی شان نیز به مراتب از آنان بیشتر است. پس آن ترس هنوز وجود دارد. به امید آن روزی که یاوران کارآمدی پرورش یابند تا بتوانند سپر بلای حضرت باشند و او را از گزند حوادث در امان دارند؛ زیرا که فراهم آمدن چنین افرادی، پیش زمینه ی فرا رسیدن روز موعود است. **** [۱] یوسف، ۱۵. [۲] کمال الدین، ج ۲، ص ۱۵۷.

ریزش و رویش

برادران یوسف، او را به چاه افکندند؛ زیرا دل های شان از حسد آکنده بود. بنابراین، خوبی های او را نمی دیدند، ولی غریبه ها از دیدن او مسرور گشتند و اظهار شادمانی کردند. وجاءت سیارة فارسوا واردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام. [۱]. و (در همین حال) کاروانی فراسید و مأمور آب را (در پی آب) فرستادند. او، دلو خود را در چاه افکند. (ناگهان) صدا زد: مژده باد این کودک کی است (زیبا و دوست داشتنی)! هنگام رو به رو شدن با یوسف زهرا نیز برخی مسلمانان، بروی شمشیر می کشند؛ زیرا سینه هایی آکنده از کینه دارند یا خود را از او بیشتر دوست دارند یا این که خود را زمام دار امور خویش می دانند و در برابر رأی و نظر

او، رأی و نظری جداگانه برای خود قایل اند و یا... امام صادق علیه السلام فرمود: القائم (عج) یلقى فی حربہ مالم یلق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ. ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اتاهم وهم یعبدون الحجاره منقوره وخشباً منحوتہ وان القائم یخرجون علیہ فیتأولون علیہ کتاب اللہ و یقاتلونه علیہ. [۲]. قائم (عج) در پیکار خود با چنان چیزی رو به رو خواهد شد که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ با آن رو به رو نگردد. همانا رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ در حالی به سوی مردم آمد که آنان، بت های سنگی و چوب های تراشیده را می پرستیدند. ولی قائم (عج) چنان است که بر او می شورند و کتاب خدا را بر ضد او تأویل می کنند. آن گاه به استاد همان تأویل، با او به جنگ برمی خیزند. در این میان، برخی بیگانگان هستند که از دیدنش خشنود می شوند و به او می پیوندند؛ زیرا با فطرت هایی پاک به سوی او می روند و با چشمانی بی غرض به او می نگرند. امام صادق علیه السلام می فرماید: اذا خرج القائم (عج) خرج من هذا الامر من کان یری انه من اهلہ و دخل فیہ شبه عبده الشمس والقمر. [۳]. چون قائم (عج) قیام کند، کسی که خود را اهل این امر می پنداشته است، از این امر بیرون می روند. در مقابل، افرادی مانند خورشید پرستان و ماه پرستان، به آن می پیوندند. **** [۱] یوسف، ۱۹. [۲] غیبت نعمانی، ص ۴۲۴. [۳] همان، ص ۴۵۰.

بهای اندک

کاروانیانی که یوسف را یافتند، او را به بهای اندکی فروختند؛ زیرا از ارزش آن درّ یگانه، آگاهی نداشتند. و شروه بثمان بخش درهم معدود و کانوا فیہ من الزاهدین. [۱]. و (سرانجام) او را به بهای اندکی - چند درهم - فروختند و نسبت به (فروختن) او بی رغبت بودند. برخی شیعیان نیز به دلیل نا آگاهی از مقام و منزلت حضرت مهدی (عج) و از سر هواپرستی و دنیاخواهی، افتخار محبت و خدمت به آستان او را، به بهای اندکی فروخته و رشته ی پیوند خود را گسسته اند. تاریخ، نمونه های فراوانی از این مردمان را به یاد دارد. برای مثال، از ابوطاهر محمد بن علی بن بلال می توان نام برد. وی به طمع اموالی که از حضرت مهدی (عج) نزد او بود، آن را به محمد بن عثمان عمری - سفیر دوم - سپرد و ادعا کرد که خود وکیل حضرت مهدی (عج) است. حضرت مهدی (عج) نیز توفیقی در لعن او صادر کرد. [۲]. **** [۱] یوسف، ۲۰. [۲] غیبت طوسی، ص ۴۰۰.

بردباری

نخستین واکنش یعقوب هنگام غیبت یوسف، در پیش گرفتن صبر نیکو و یاری جستن از پروردگار است. جاءوا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امراً فصبر جمیل واللہ المستعان علی ما تصفون. [۱]. و هنگامی که پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساختند و نزد پدر) آوردند، گفت: هوس های نفسانی شما، این کار را برای تان آراسته است. من بردباری نیکو (و شکیبایی بدون ناسپاسی) خواهم داشت و در برابر آن چه می گوئید، از خداوند، یاری می جویم. شیعیان نیز هنگام رو به رو شدن با غیبت یوسف زهراعلیه السلام، باید در برابر بلاها و آزمایش های الهی، بردبار باشند. امام رضا علیه السلام فرمود: واللہ ما یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمحصوا وتمیزوا وحتى لایبقی منکم الا الاندر فالاندر؛ [۲]. به خدا سوگند! آن چه چشمان تان را به سویش می دارید و منتظرش هستید، رخ نخواهد داد، تا این که پاک سازی و جداسازی شوید و از شما نماند مگر هرچه کم تر و کم تر. هم چنین باید در برابر به درازا کشیدن غیبت، شکیبایی ورزند؛ یعنی در ظهور پیش از موعد مقرر آن، شتاب نکنند. مهزم می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جعلنی اللہ فداک متی هذا الامر؟ فقد طال. فقال: کذب المتمدون وهلك المستعجلون و نجا المسلمون و الینا یصیرون. [۳]. فدایت شوم این امر - قیام قائم آل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ - چه زمانی رخ خواهد داد؟ این امر به درازا کشید. حضرت فرمود: آرزومندان خطا کردند، شتاب جویان هلاک شدند و آنان که تسلیم اند، نجات یافتند و به سوی ما باز خواهند گشت. **** [۱] یوسف ۱۸. [۲] غیبت نعمانی، ص ۳۰۴. [۳] غیبت نعمانی، ص ۲۸۴.

چون خورشید یوسف در پس ابرهای غیبت فرو رفت، یعقوب هرگز امید خود را از دست نداد و از رحمت الهی و بازگشت یوسف ناامید نشد. و از خداوند درخواست می کرد که به زودی یوسف را ببیند. عسی الله ان یأتینی بهم جميعاً. [۱]. امیدوارم خداوند، همه ی آنان را به من باز گرداند. ولی در مقابل، برادران با این که او را نکشتند و در چاه انداختند به امید این که قافله ای، او را بیابد و با خود ببرد. قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف والقوه فی غیابت الجب یلتقطه بعض السیارة ان کنتم فاعلین. [۲]. یکی از آنان گفت: یوسف را نکشید. اگر می خواهید کاری انجام دهید، او را در نهران گاه چاه بیافکنید تا قافله هایی، او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند). با این حال، برادران، یوسف را فراموش کرده بودند. چون یعقوب، از یوسف یاد می کرد، وی را سرزنش می کردند. قالوا تالله تفتوا تذکر یوسف حتی تکون حرضاً او تکون من الهالکین. [۳]. گفتند: به خدا سوگند! تو آن قدر از یوسف یاد می کنی که ممکن است بیمار شوی یا هلاک گردی. ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم. [۴]. هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) بیرون آمد، پدرشان (یعقوب) گفت: اگر مرا به نادانی و کم خردی، متهم نکنید، (باید بگویم که) بوی یوسف را احساس می کنم. گفتند: به خدا سوگند! تو در همان گمراهی پیشین ات هستی. در مسأله ی غیبت یوسف زهرالعلیه السلام نیز برخی که از هدایت الهی برخوردارند، پیوسته با امید به فضل خداوندی، ظهور او را انتظار می کشند و هرگز از رحمت الهی ناامید نمی شوند. در دعای عصر غیبت که از ناحیه ی مقدسه رسیده است، چنین می خوانیم: ... ولا تنسنا ذکره و انتظاره و الایمان به وقوه الیقین فی ظهوره والدعاء له و الصلاة علیه. [۵]. (خدایا!) یاد او، انتظارش، ایمان به او، باور شدید به ظهور او، دعا برای او و توجه به او را در مابه فراموشی مسپار. در مقابل، گروهی دیگر که خداوند بر دل های شان قفل زده است و از درک حقایق ناتوان اند، امیدی به آمدنش ندارند. حتی گاهی وجودش را انکار می کنند. امام صادق علیه السلام به زراره فرمود: یا زراره و هو المنتظر و هو الذی یشک الناس فی ولادته منهم من یقول مات ابوه فلا خلف له... ومنهم من یقول ما ولد... [۶]. ای زراره! او - حضرت مهدی (عج) - کسی است که آمدنش را انتظار می کشند. اوست که مردم در تولدش شک می کنند. برخی می گویند: پدرش از دنیا رفت و فرزندی نداشت... و برخی می گویند: هنوز به دنیا نیامده است... ****

[۱] یوسف، ۸۳. [۲] یوسف، ۱۰. [۳] یوسف، ۸۵. [۴] یوسف، ۹۴ - ۹۵. [۵] غیبت طوسی، ص ۳۳۴. [۶] جمال الاسبوع، ص ۳۱۵.

نشانه

پس از آن که زلیخا به یوسف، تهمت ناپاکی زد، عزیز مصر به کمک نشانه ی الهی، پاکی و بی گناهی او را دریافت. و شاهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین فلما رء قمیصه قد من دبر قال انه من کید کن ان کید کن عظیم. [۱]. و در این هنگام، شاهی از خانواده ی آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده است، آن زن راست می گوید و او از دروغ گویان است و اگر پیراهنش از پشت پاره شده است، آن زن دروغ می گوید و او از راست گویان است. هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده است، گفت: این از مکر و حيله ی شما زنان است. همانا مکر و حيله ی شما زنان عظیم است. با این حال، عزیز مصر به سبب وسوسه ی زلیخا، یوسف را به زندان افکند. ثم بدالهم من بعدما رأوا الآیات لیسجننه حتی حین. [۲]. و پس از آن که نشانه های (پاکی یوسف) را دیدند، بر آن شدند که او را تا مدتی زندانی کنند. ستم پیشه گان عصر یوسف زهرالعلیه السلام نیز با این که اعجازها و نشانه هایی از حقانیت او را دیدند، اما باز به خود نیامدند و به قتل او کمر همت بستند. رشیق می گوید: معتضد عباسی، مرا به همراه دو نفر دیگر فراخواند و به ما دستور داد هر یک بر اسبی سوار شویم و تنها زیر انداز سبکی با خود برداریم و از برداشتن هر وسیله ی دیگری پرهیز کنیم.

آن گاه افزود: به سامرا و فلان محله و فلان خانه می روید. بر در خانه، خادم سیاهی ایستاده است. به خانه هجوم برید و هر کس را در آن جا یافتید، بکشید و سرش را برای من بیاورید. ما بر اساس دستور، به سامرا و همان خانه رفتیم. مرد سیاهی بر در خانه نشسته بود. پرسیدم: چه کسی در خانه است؟ با بی‌اعتنایی گفت: صاحبش. به خانه هجوم بردیم. در خانه، اتاقی بود که بر در آن، پرده ای زیبا آویخته بود. چون پرده را بالا زدیم، گویا در اتاق، دریایی از آب بود. در انتهای اتاق، مردی با بهترین شمایل بر روی حصیری بر آب ایستاده و مشغول نماز بود. او به ما هیچ توجهی نکرد. یکی از همراهانم به نام احمد بن عبدالله، برای واری، وارد آب ها شد، اما نزدیک بود غرق شود. من دستش را گرفتم و او را نجات دادم، ولی وی از ترس بی هوش شد و ساعتی در همان حال ماند. همراه دیگرم نیز همان کار را کرد و به همان بلا گرفتار شد. من از صاحب خانه عذرخواهی کردم و گفتم: به خدا سوگند! من از ماجرا آگاه نبودم و نمی دانستم برای قتل چه کسی اعزام شده ایم و من از این کار توبه می کنم. ولی او به ما اعتنایی نکرد. ما به سوی معتضد برگشتیم. او منتظر ما بود و به دربانان سپرده بود که هر وقت به کاخ رسیدیم، اجازه ی ورود بدهند. ما نیز در همان شب بر او وارد شدیم و ماجرا را برایش بازگو کردیم. با عصبانیت پرسید: آیا این ماجرا را برای کسی بازگو کرده اید؟ گفتیم: نه. او سوگند یاد کرد که اگر این ماجرا را با کسی در میان بگذاریم، گردن ما را خواهد زد. ما نیز تا او زنده بود، توان بازگو کردن آن را نداشتیم. [۳]. **** [۱] یوسف، ۲۶ - ۲۸. [۲] یوسف، ۳۵. [۳] غیبت طوسی، ص ۲۴۸.

توطئه

یوسف با توطئه های گوناگونی رو به رو گشت؛ به چاه افکندن، به بردگی رفتن، تهمت ناپاکی شنیدن و زندان. با این حال، مشیت الهی بر آن بود که همه ی توطئه ها و نقشه ها ناکام گردد. دشمنان برای یوسف زهرا علیه السلام نیز توطئه های فراوان و نقشه های شومی برنامه ریزی کرده بودند، ولی اراده ی الهی بر رهایی او از همه ی فتنه ها و تجلی نور خداوندی تعلق گرفته است. امام صادق علیه السلام می فرماید: کذلک بنوامیه و بنو العباس لَمَّا ان وقفوا علی ان به زوال مملکة الامراء الجبارة منهم علی یری القائم منا ناصبونا للعداوة و وضعوا سیوفهم فی قتل اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و ابارة نسله طمعاً منهم فی الوصول الی قتل القائم علیه السلام فابی الله ان یکشف امره لواحد من الظلمة الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون. [۱]. بنی امیه و بنی عباس چون دریافتند که گردن کشان آنان به دست مهدی ما از میان می روند، با ما بنای دشمنی نهادند. آنان برای کشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و نابودی نسل او، شمشیرهای خود را از نیام در آوردند تا مهدی (عج) را بکشند، ولی خداوند، امر او را از ستم کاران، پنهان کرد و نورش را گستراند، هر چند مشرکان از آن بیزار بودند. **** [۱] غیبت طوسی، ص ۱۶۹.

هدایت

یوسف، هنگام غیبت - زندان - نیز از رسالتی که در برابر مردم بر عهده داشت، غافل نشد. هنگامی که دو یار زندانی یوسف، خواب خود را برای او بیان کردند و تعبیر آن را از او خواستند، یوسف از فرصت به دست آمده استفاده کرد و پیش از بیان تعبیر چنین گفت: یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و ابواکم ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا الله امر الا تعبدوا الا اياه ذلك الدين القيم و لكن اکثر الناس لا یعلمون. [۱]. ای همراهان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند یکتای پیروز؟ این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید، چیزی جز اسم هایی (بی مسما) که شما و پدران تان آن ها را (خدا) نامیده اید، نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده است. حکم تنها از آن خداست. او فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است آیین پابرجا، ولی بیشتر مردم نمی دانند. هر چند یوسف زهرا علیه السلام نیز در پس پرده ی غیبت است، امّا لحظه ای از انجام رسالت خود (هدایت مردم) غفلت نمی ورزد و مردم از فیض او بهره مند می شوند. اولیای

الهی از کوشش برای تحقق اهداف آسمانی خود هرگز دست نمی کشند؛ زیرا وظیفه ی حرکت به سوی خداوند و تکامل، هیچ گاه از دوش مردمان برداشته نمی شود. اگر در زمانی و جایی، وظیفه ی حرکت به سوی کمال از دوش کسی برداشته شود، آن گاه به همان میزان، رسالت هدایت نیز از عهده ی متولیان هدایت برداشته شده است. البته هرگز چنین چیزی رخ نمی دهد؛ زیرا در این صورت، آفرینش آدمی بیهوده می شود. از این رو، ممکن است ولی خدا ساکت باشد، امّا هرگز ساکن نمی ماند. هم چنان که ممکن است غایب باشد، امّا هیچ گاه قاعد نمی ماند. امام همیشه در حال هدایت، سازندگی و پرورش است؛ گاه مخفیانه و گاه آشکارا. در کتاب های روایی، نمونه های فراوانی از هدایت های ویژه ی حضرت مهدی (عج) آمده است. برای نمونه به یکی از آن ها اشاره می کنیم. در عصر سفارت محمّد بن عثمان، گروهی از شیعه درباره ی این مسأله اختلاف کردند که آیا خداوند، آفرینش موجودات و روزی دادن به آن ها را به ائمه ی معصومین علیهم السلام واگذار کرده است یا نه؟ گروهی، آن را محال می دانستند و گروهی دیگر بر این باور بودند که ائمه ی معصومین علیهم السلام از جانب خداوند، موجودات را می آفرینند و روزی می دهند. اختلاف این دو گروه پایان نیافت تا این که به محضر محمّد بن عثمان آمدند و پاسخ درست را از او جویا شدند. به سفارش او، نامه ای به امام عصر (عج) نوشته شد. حضرت نیز در پاسخ چنین مرقوم فرمودند: ان الله تعالى هو الذي خلق الاجسام... امّا الائمه علیهم السلام فانهم يسألون الله تعالى فيخلق ويسألونه فيرزق ايجاباً لمسئلتهم واعظاماً لحقهم. [۲]. خداوند، آفریننده ی اجسام است... ولی ائمه علیهم السلام از خداوند درخواست می کنند. او نیز می آفریند و روزی می دهد. این به دلیل اجابت دعای آنان و تکریم مقام ایشان است. *** [۱] یوسف، ۳۹ - ۴۰. [۲] غیبت طوسی، ص ۲۹۳.

گواه

هنگامی که پادشاه مصر، تعبیر خوابش را خواست، هم بند پیشین یوسف، او را برای این مهم معرفی کرد؛ زیرا در زندان، محاسن اخلاق و دانش تعبیر خواب او را که نوعی از علم غیب است، دیده بود. ما نیز در برابر مدعیان مهدویت یا مدعیان ارتباط با حضرت مهدی (عج) باید هوشیار باشیم و بی دلیل به افراد اعتماد نکنیم. ادعای افراد را باید تنها پس از دیدن دلیل قطعی بپذیریم. سیره ی عملی حضرت مهدی (عج) و سفیران ایشان نشان می دهد که آنان همیشه دیگران را تشویق می کردند تا از مدعیان، دلیل بخواهند. نمونه های فراوانی از این حقیقت در کتاب های حدیثی به چشم می خورد. از جمله، حسین بن علی بن محمّد معروف به ابن علی بغدادی می گوید: در بغداد، زنی از من پرسید: مولای ما کیست؟ یکی از اهالی قم پاسخ داد: ابوالقاسم بن روح، وکیل حضرت است. پس نشانی او را به زن داد. وی نزد ابوالقاسم آمد و به او گفت: ای شیخ! همراه من چیست؟ شیخ فرمود: هر چه با خود داری، در دجله بیانداز. آن گاه نزد من بیا تا به تو باز گویم. زن رفت و آن چه با خود داشت، در دجله انداخت و باز گشت. ابوالقاسم به خدمت کار خود دستور داد که آن جعبه را بیاورد. سپس به آن زن گفت: این همان جعبه ای است که با تو بود و تو در دجله انداختی. من به تو بگویم در آن چیست یا تو می گویی؟ زن گفت: شما بگویید. شیخ گفت: یک جفت دست بند طلا، یک حلقه ی بزرگ گوهردار، دو حلقه ی کوچک که هر کدام یک گوهر دارد و دو انگشتر فیروزه و عقیق در این جعبه هست. سپس جعبه را گشود و هر چه را در آن بود، نشان داد، زن به آن ها نگریست و گفت: این همان است که من آوردم و در دجله انداختم. آن گاه از تعجب بی هوش شد! این که ابوالقاسم بن روح، پرسش زن را انکار نکرده و پاسخ گفته است، نشان می دهد که مردم موظف بوده اند که سخن کسی را بی دلیل نپذیرند. سفیران حضرت مهدی (عج) نیز با دادن پاسخ مثبت به خواسته ی آنان، این روش را امضا کرده اند. هنگامی که چنین روشی در رویارویی با مدعیان با مدعیان نیابت و وکالت، پسندیده و بلکه لازم است، به طریق اولی، در برابر مدعیان مهدویت، چنین خواهد بود.

خدمت عزیز مصر و همسرش به یوسف - رها کردن او از بردگی و پرورش دادن وی در دامان مهر و محبت خود - سبب شد تا که یوسف هنگام گرفتاری و قحطی، به کمک آنان بشتابد و از او بهره برند: و قال الذی اشتراه من مصر لامرأته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا. [۱]. و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید (عزیز مصر) به همسرش گفت: مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد. به یقین، خدمت گزاری به آستان یوسف زهراعلیه السلام که برجسته ترین شکل آن، زمینه سازی برای ظهور و تحقق بخشیدن به اهداف و آرمان های ایشان است، برخوردار از عنایت های ویژه ی آن عزیز را در پی خواهد داشت. آیا می توان پنداشت که یوسف زهراعلیه السلام در بخشش به اندازه ی یوسف یعقوب نباشد؟ هرگز! یکی از علمای اصفهان می گوید: در ایام جوانی برای سخن رانی به جلسه ای دعوت شدم. میزبان به من گفت: در همسایگی ما، منزلی است که چند خانواده ی بهایی در آن زندگی می کنند، پس در سخن رانی، مراعات فرمایید. من بی توجه به گفته ی او، ده شب درباره ی بطلان مرام بهائیت سخن رانی کردم. شب آخر پس از سخن رانی، هنگامی که به سوی مدرسه به راه افتادم، چند نفر نزد من آمدند و با احترام و پافشاری به منزل خود بردند. پس از بستن در، صحنه عوض شد. آنان بر من آشفتند و با تندی، به من گفتند که چرا علیه ما سخن گفتی و می خواستند مرا بکشند. هر چه تلاش کردم، از قصد خود چشم پوشیدند. ناگزیر اجازه خواستم تا برای آخرین بار، وضو بگیرم و نمازی بخوانم. به نماز ایستادم و قصد کردم در سجده ی آخر، هفت مرتبه ذکر المستغاث بک یا صاحب الزمان را بگویم. در این هنگام، در خود به خود باز شد و مردی سوار بر اسب به اندرون آمد. بی آن که آنان بتوانند کاری بکنند، آن مرد، دست مرا گرفت، از خانه بیرون برد و به مدرسه رساند. پس از رفتن آن مرد، تازه به خود آمدم که: این شخص که بود؟ ولی دیگر دیر شده بود. فردای آن شب، آن گروه بهایی نزد من آمدند و شهادتین گفتند. [۲]. [۱] یوسف، ۲۱. [۲] شیفتگان حضرت مهدی، ج ۱، ص ۲۵۶.

دفع بلا

یوسف، سپر دفع بلای برادران خود و اهل مصر شد. هر چند برادران یوسف در حق وی ستم کردند و شرط برادری را به جا نیاوردند، ولی یوسف از کمک و دستگیری آنان فروگذار نکرد. یوسف زهراعلیه السلام نیز سپر دفع بلا از شیعیان هستند. قال ظریف ابونصر الخادم: قال لی صاحب الزمان (عج): اتعرفنی قلت: نعم. قال: من انا؟ فقلت: انت سیدی وابن سیدی. فقال لیس عن هذا سألتک. قال ظریف فقلت جعلنی الله فداک فسرلی. فقال انا خاتم الاوصیاء وبی یدفع الله البلاء عن اهلی وشیعتی. ظریف می گوید: به محضر امام عصر (عج) وارد شدم. ایشان فرمودند: آیا مرا می شناسی؟ عرض کردم: آری. فرمودند: من که هستم؟ عرض کردم: شما آقای من و فرزند آقای من هستید. فرمودند: منظورم این نبود. عرض کردم: فدایت شوم منظورتان چیست؟ فرمودند: من آخرین اوصیا هستم و خداوند برای وجود من، بلا را از اهلیم و شیعیانم، برطرف می کند. [۱]. برای نمونه، عنایت حضرت مهدی (عج) به شیعیان بحرین را از زبان محدث نوری می شنویم: در روزگار گذشته، فرمانروایی ناصبی بر بحرین حکومت می کرد، که وزیرش در دشمنی با شیعیان آن جا، گوی سبقت را از او ربوده بود. روزی وزیر بر فرمانروا وارد شد و اناری را به دست حاکم داد، که به صورت طبیعی این واژه ها بر پوست آن نقش بسته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله». فرمانروا از دیدن آن بسیار در شگفت شد و به وزیر گفت: این، نشانه ای آشکار و دلیلی نیرومند بر بطلان مذهب تشیع است. نظر تو درباره ی شیعیان بحرین چیست؟ وزیر پاسخ داد: به باور من، باید آنان را حاضر کنیم و این نشانه را به ایشان ارایه دهیم. اگر آن را پذیرفتند که از مذهب خود دست می کشند و گرنه آنان را میان گزینش سه چیز مخیر می کنیم: ۱ - پاسخی قانع

کننده بیاورند. ۲ - جزیه بدهند. ۳ - یا این که مردان شان را می کشیم، زنان و فرزندان شان را اسیر می کنیم. و اموال شان را به غنیمت می بریم. فرمانروا، رأی او را پذیرفت و دانشمندان شیعه را نزد خود فراخواند. آن گاه انار را به ایشان نشان داد و گفت: اگر برای این پدیده، دلیلی روشن نیاورید، شما را می کشم و زنان و فرزندان تان را اسیر می کنم یا این که باید جزیه بدهید. دانشمندان شیعه، سه روز از او مهلت خواستند. آنان پس از گفت و گوی فراوان به این نتیجه رسیدند که از میان خود، ده نفر از صالحان و پرهیزگاران بحرین را برگزینند. آن گاه از میان این ده نفر نیز سه نفر را برگزیدند و به یکی از آن سه نفر گفتند: تو امشب به سوی صحرا برو و به امام زمان (عج) استغاثه کن و از او، راه رهایی از این مصیبت را بپرس؛ زیرا او، امام و صاحب ماست. آن مرد چنین کرد، ولی پاسخی از حضرت ندید. شب دوم نیز نفر دوم را فرستادند. او نیز پاسخی دریافت نکرد. شب آخر، نفر سوم را که مردی پرهیزگار بود، به بیابان فرستادند. او به صحرا رفت و با گریه و زاری از حضرت، درخواست کمک کرد. چون آخر شب شد، شنید مردی خطاب به او می گوید: ای محمّد بن عیسی! چرا تو را به این حال می بینم و چرا به سوی بیابان بیرون آمده ای؟ محمّد بن عیسی از او می خواهد که او را رها کند و به حال خود واگذارد. آن مرد می فرماید: ای محمّد بن عیسی! منم صاحب الزمان. حاجت خود را بازگو. محمد بن عیسی گفت: اگر تو صاحب الزمانی، داستان مرا می دانی و به گفتن من نیاز نیست. آن مرد فرمود: راست می گویی. تو به دلیل آن مصیبتی که بر شما وارد شده است، به این جا آمده ای. عرض کرد: آری، شما می دانید چه بر ما رسیده است و شما امام و پناه ما هستید. پس آن حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی! در خانه ی آن وزیر - لعنة الله عليه - درخت اناری است. هنگامی که درخت تازه انار آورده بود، او از گل قالبی به شکل انار ساخت. آن را نصف کرد و در میان آن، این جمله را نوشت. سپس قالب را بر روی انار که کوچک بود، گذاشت و آن را بست. چون انار در میان آن قالب بزرگ شد، آن واژه ها بر روی آن نقش بست. فردا نزد فرمانروا می روی و به او می گویی که من پاسخ تو را در خانه ی وزیر می دهم. چون به خانه ی وزیر رفتید، پیش از وزیر به فلان جا برو. کیسه ی سفیدی خواهی یافت که قالب گل در آن است. آن را به فرمانروا نشان ده. نشانه ی دیگر این که به فرمانروا بگو: که معجزه ی دیگر ما این است که چون انار را دو نیم کنید، جز دود و خاکستر چیزی در آن نیست. محمد بن عیسی از این سخنان بسیار شادمان گشت و به نزد شیعیان بازگشت. روز دیگر، آنان پیش فرمانروا رفتند و هر آن چه امام زمان (عج) فرموده بود، آشکار گشت. فرمانروای یمن با دیدن این معجزه به تشیع گروید و دستور داد وزیر حيله گر را به قتل رساندند. [۲]. ***** [۱] غیبت طوسی، ص ۲۴۶. [۲] ترجمه ی نجم الثاقب، ص ۵۵۶.

مجازات

برادران یوسف کسانی بودند که با تکبر، قدرت بازوی خود را به رخ پدر می کشیدند و می گفتند: و نحن عصبه. [۱]. ما گروه نیرومندی هستیم. با این حال، چون در حق یوسف، ستم کردند به جایی رسیدند که ذلیلانه، کاسه ی گدایی به دست گرفتند. آن گاه با گردن هایی فرو افتاده، سر بر آستان یوسف ساییدند و به وی، اظهار عجز و نیاز کردند: یا ایها العزیز مینا واهلنا الضّر و جئنا بیضاعه مزجاء فاوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین. [۲]. ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته است و متاع اندکی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده ایم. پیمانه ی ما را کامل کن و بر ما تصدّق و بخشش فرما؛ زیرا خداوند، بخشنندگان را پاداش می دهد. بشر امروزی را مصیبت ها و دردهای کشنده ای مانند فقر فاحش، فاصله ی طبقاتی، جنگ های خانمان سوز، خون ریزی های بی پایان، احساس پوچی، بی هویتی و سردرگمی و... فرا گرفته است. دلیل پیدایش این ها چیزی نیست جز ستم آدمیان به ولی خدا، یوسف زهرا علیه السلام، که در رأس همه ی این ستم ها، فراموشی یاد او و آماده نکردن شرایط ظهور اوست. به امید آن که روزی انسان، کاسه ی گدایی به بارگاه کسی بر د و بر آستان کسی سر بساید که او، منجی واقعی است. ***** [۱] یوسف، ۱۴. [۲] یوسف، ۸۸.

دیدار با یوسف رخ نداد، مگر پس از رنج ها و محنت های فراوانی که برادران اش به جان کشیدند و خون دل هایی که یعقوب در فراق یوسف خورد و اشک هایی که بر هجران او فرو ریخت. خورشید یوسف زهراعلیه السلام نیز طلوع نخواهد کرد، مگر پس از محنت های فراوان و سیل های مصیبتی که بر دل شیعیان فرو خواهد ریخت. امام علی علیه السلام می فرماید: ما یجیبی نصر الله حتی تکنوا اهون علی الناس من المیتة وهو قول ربی عزوجل فی کتابه فی سورة یوسف (حتی اذا استیئس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جائهم نصرنا) وذلك عند قیام قائمنا علیه السلام. [۱]. یاری خداوند به سوی شما نخواهد آمد، مگر هنگامی که در چشم مردم از مرده، پست تر شوید و این، همان سخن خداوند در سوره یوسف است که فرمود: (تا آن گاه که رسولان ناامید شدند و مردم گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است. در این هنگام، یاری ما به سراغ آنان آمد). آن گاه، هنگام قیام قائم ما، مهدی (عج) است. **** [۱] ینابیع الموده، ص ۴۲۴.

نیاز

نیاز برادران به آذوقه، زمینه ساز دیدار آنان با یوسف شد. هنگامی که بار قحطی و تنگی معیشت بر دوش برادران فشار آورد، آنان به امید یافتن آذوقه، ره سپار مصر گشتند و این مقدمه ی دیدار آنان با یوسف گردید. شکل گرفتن احساس نیاز به امام مهدی (عج) در ژرفای جان انسان ها نیز زمینه ساز ظهور یوسف زهراعلیه السلام است. امام مهدی (عج) در توقیعی خطاب به اسحاق بن یعقوب می فرماید: ...واکثرو الدعاء بتعجیل الفرج... [۱]. ... برای فرج من، بسیار دعا کنید... افزون بر روایت یاد شده، در روایت های فراوانی به شیعیان دستور داده شده است که برای فرا رسیدن ظهور دعا کنند؛ زیرا یکی از زمینه های دعا، احساس نیاز است. دعا در بستر نیاز می روید. آدمی تا کمبودی نداشته باشد و در وجودش، احساس نیاز به آن چه ندارد، شکل نگیرد، دست به دعا بر نمی دارد. ما نیز اگر بخواهیم که برای ظهور حضرت مهدی (عج) دعا کنیم، باید احساس نیاز به وجود ایشان را در درون خود سامان دهیم. تنها در این صورت است که دعا خواهیم کرد. بنابراین، دستور به دعا کردن، در واقع دستور به برانگیختن احساس نیاز به امام (عج) در وجود خویش است. برادران یوسف، تاب تحمل او را نداشتند؛ زیرا به او احساس نیاز نمی کردند و نمی دانستند که وجود یوسف به چه کار آنان می آید؛ از این رو، او را از خود راندند و آواره ی دیار غربتش کردند. برای وصال یوسف می بایست زمان بگذرد تا برادران با دشواری های روزگار دست و پنجه نرم کنند، سختی ها را بچشند و فراز و نشیب ها را ببینند. آن گاه کم کم احساس نیاز به یوسف در وجودشان شکل بگیرد؛ نیاز به کسی که دردهای آنان را تسکین بخشد و غبار محنت از رخشان بزداید. این احساس چیزی نبود که بتوان آن را یک شبه به آنان تزریق کرد، بلکه در گذر زمان می بایست این احساس شکل بگیرد. این میوه ای بود که باید به طور طبیعی می رسید. به همین دلیل، یوسف با این که می دانست پدر و برادران او در کنعانند، ولی هیچ اقدامی نکرد. او می توانست به کنعان برود یا دست کم، نامه ای برای پدر بنویسد و از او بخواهد که به نزدش بیایند، ولی این چنین نکرد. زیرا چه بسا اگر برادران، پیش از فراهم شدن زمینه، به دیدار او می آمدند، سودی نداشت؛ زیرا انگیزه های دشمنی پیشین هنوز وجود داشت و تحولی که آن عامل را از بین ببرد، هنوز رخ نداد. به راستی، هنگامی که برادران ادعا کردند یوسف، طعمه ی گرگ شده است، چرا یعقوب از آنان نخواست که باقی مانده ی جسد یا دست کم استخوان هایش را بیاورند؟ این بدان دلیل بود که می دانست اگر چنین بگوید، برادران برای اثبات ادعای شان، یوسف را خواهند کشت و جسدش را خواهند آورد. چرا هنگامی که کاروان، یوسف را یافت، یوسف به آنان نگفت که من فرزند یعقوب و اهل کنعانم. مرا به خاندانم باز گردانید؟ آیا به این دلیل نبود که می دانست اگر او را باز گردانند، سرانجام به دست برادرانش کشته خواهد شد؟! چرا که ظرفیت

با یوسف بودن هنوز در آنان پدید نیامده بود و این ظرفیت می بایست به صورت طبیعی و در گذر زمان و کشاکش حوادث، شکل می گرفت. بر همه ی این ها مقام الهی یعقوب را نیز بیافزایید. او پیامبر بود و با اعجاز الهی می توانست کاری کند که برادران نتوانند یوسف را بکشند و او در کنار یوسف بماند، ولی چنین نکرد؛ زیرا سنت الهی بر این است که جریان امور روند طبیعی و عادی خود را بپیماید و مردم با اختیار و انتخاب خود، سعادت یا شقاوت را برگزینند و در میدان نفس گیر زندگی به آن برسند. به همین خاطر - گرچه در این میان، یعقوبی نیز وجود دارد که زمینه ی ملاقات برای او کاملاً مهیاست و او خود را کاملاً آماده ی وصال کرده است - هر چند یوسف خود نیز از غربت و تنهایی، غمگین و دل آزرده است، ولی لب فرو می بندد و منتظر می ماند، تا برادران آماده شوند و خود قدم به راه گذارند و به سویش بیایند. تنها در این صورت است که قدر او را خواهند دانست و از او بهره خواهند برد. و این، حکایت حال یوسف زهراست. ناهلان و کم خردانی که تاب تحمل او و ظرفیت با او بودن و در کنار او زیستن را نداشتند، او را به چاه غیبت افکندند. در آمدن او از چاه غیبت نیز به فراهم شدن زمینه بستگی دارد. باید مردم به خود آیند، او را بخواهند و به او احساس نیاز کنند. شکل گرفتن چنین احساس نیازی، نیازمند گذر زمان است. باید زمان سپری شود تا بشریت در کوران حوادث دریابد که گره گشای مشکلاتش، کس دیگری است. باید خود این میوه برسد؛ چیدن آن پیش از موعد، تباہ کردن آن است. آمدن مهدی (عج) بدون فراهم آمدن زمینه و شکل گیری احساس نیاز به او و پدید آمدن ظرفیت تحمل او، چیزی جز تباہ کردن او نیست. آری، او می تواند به اعجاز الهی، همه ی مانع ها را برطرف کند، اما سنت الهی جز این است. باید، مردم خود بخواهند و در راه، گام نهند. هر چند وی از این غربت و فراق، غمگین و دل خسته است، اما لب فرو بسته و برای آمدن مردم به سوی خویش، هم چنان چشم به راه نشسته است؛ زیرا راهی جز این نیست. آیا کسی هست که او را از این انتظار به در آورد؟ در این میان، شیعیان یعقوب گونه ای نیز هستند که دل های شان، از عطر محبت او سرشار است و خود را برای سیراب شدن از چشمه سار حضورش کاملاً آماده کرده اند، اما افسوس که این دسته نیز باید در غم فراق بسوزند؛ زیرا برای آمدن او، باید همه آماده باشند.

**** [۱] غیبت طوسی، ص ۲۹۲.

تنها پناه

آن چه یوسف داشت، نزد دیگران یافت نمی شد. از این رو با این که میان یوسف و برادرانش ۱۸ روز فاصله بود، [۱] آنان برای تهیه ی آذوقه، این مسیر طولانی را پیمودند. اگر آذوقه در جای دیگری نیز یافت می شد، هرگز سختی این راه طولانی را به جان نمی خریدند. گم شده ی بشر امروزین - عدالت، معنویت و در یک کلام، رشد انسان - [۲] نیز تنها نزد یوسف زهرا (عج) است و بس. او تنها کسی است که می تواند نیازهای بشریت را برآورده سازد و او را در همه ی ابعاد به کمال برساند. تا این باور در انسان ها شکل نگیرد، او ظهور نخواهد کرد. امام صادق علیه السلام فرمودند: لایکون هذا الامر حتی لایبقی صنف من الناس الا و قد ولّوا علی الناس حتی لایقول قائل انا لو ولینا لعدلنا. ثم یقوم القائم بالحق و العدل. [۳]. ظهور رخ نخواهد داد مگر هنگامی که همه ی گروه ها بر مردم حکومت کردند و کسی نگوید: اگر ما، حاکم بودیم، به عدالت رفتار می کردیم. پس از این وضعیت، قائم (عج) همراه با حق و عدالت، قیام خواهد کرد. این حدیث بدین معناست که مردم باید دریابند که خود، توان هدایت، رهبری و رسیدن و رسانیدن به آرمان های خویش را ندارند. پس باید در پی منجی واقعی باشند، که همانا حضرت مهدی (عج) است. **** [۱]

کمال الدین، ج ۲، ص ۱۰. امام صادق علیه السلام فرموده است: «میان یوسف و یعقوب، ۱۸ روز فاصله بود؛ و کان بینه و بین والده مسیره ثمانیه عشر یوماً». اگر یافتن آذوقه - روزی جسم - برای انسان آن قدر اهمیت دارد که حاضر است برای یافتن آن، این مسیر طولانی را بپیماید، آیا سزاوار نیست که برای یافتن امامی که او را رزق معنوی بخشیده است و جانش را سیراب می کند، شبانه روز در جستجو باشد؟ به راستی، آیا ما در طلب آن امام عزیز، سستی نکرده ایم؟ [۲] و هیئی لنا من امرنا رشداً؛ و راه نجاتی برای ما

فراهم ساز». (کهف، ۱۰) رشد، همان جهت عالی یافتن همه ی استعدادهای انسان است. [۳] غیبت نعمانی، ص ۲۷۴، به نقل از: معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۴۲۶.

دلدادگی

برادران یوسف، آذوقه ی او را می خواستند: اوف لنا الکیل. [۱]. پیمانمانه ی ما را کامل کن. و یعقوب، وصال یوسف و سیراب شدن از چشمه سار حضور او رامی خواست؛ زیرا یوسف، خواستنی و دوست داشتنی بود: یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف. [۲]. پسرانم! بروید و یوسف را بجوید. منتظران ظهور یوسف زهرالعلیه السلام نیز دو دسته اند: برخی ظهور او را برای سرسبزی، خرّمی، فراوانی نعمت، ارزانی اجناس و... می خواهند و برخی دیگر، او را برای خودش می خواهند. همیشه در طول تاریخ، دو دسته شیعه وجود داشته اند: شیعیانی که امام را برای رسیدن به هدف ها و منافع شخصی خود می خواسته اند و کسانی که شیفته ی امام بوده اند تنها به این دلیل که او، امام است، خلیفه ی خداست. آنان، امام را آئینه ی تمام نمای اسما و صفات الهی و موجودی سرشار از معنویت و روحانیت می دانستند. نگاه بسیاری از شیعیان به امام - هرچند به صورت ناخودآگاه - به گونه ی نخست است. به همین دلیل، هنگامی که مصیبت ها بر ما فرو می ریزد، ارتباط، توسل و توجه مان به امام بیشتر می شود و چون در خوشی و نعمت فرو می رویم، از میزان توسل و توجه مان کاسته می گردد. همین نکته، یکی از آسیب های بزرگ و ظریف اعتقاد به امامت است. آن که امام را برای رسیدن به آمال و آرزوهای خود می خواهد و از او، به عنوان ابزاری برای رسیدن به منافع شخصی خود بهره می گیرد، ارتباط و توسلی پایدار و همیشگی ندارد. چه بسا اگر روزگار به او روی خوش نشان دهد، هیچ گاه به یاد امام خود نیافتد؛ زیرا به او نیازی ندارد و این، یعنی تباهی و از دست دادن سرمایه ی زندگی. کسی که با این نظر به امام خویش می نگرد، اگر در گرفتاری به امام پناه ببرد و امام به مقتضای مصلحتی، دعایش را مستجاب نکند، از امام خود می گسلد؛ زیرا او، امام را تنها برای رسیدن به منافع خود می خواهد. امامی که او را به منافعش نرساند، به چه کار آید! البته این سخن درست است که گفته اند: همه چیز را از آنان بخواهیم، اما شایسته است که از آنان، جز خودشان را نخواهیم. بیایم یعقوب وار، یوسف زهرالعلیه السلام را برای خودش بخواهیم؛ زیرا، سرچشمه ی همه ی خوبی ها، کمالات و زیبایی هاست. **** [۱] یوسف، ۸۸. [۲] یوسف، ۸۷.

دمیدن روح امیدواری

یعقوب افزون بر آن که خود از رحمت الهی و وصال یوسف ناامید نبود، پسران خویش را نیز از نومیدی باز می داشت و روح امیدواری را در دل های آنان می دمید. یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تأیسوا من روح الله... [۱]. پسرانم! بروید و یوسف و برادرش را بجوید و از رحمت خدا ناامید نشوید. شیعیان یوسف زهرالعلیه السلام نیز افزون بر آن که باید امیدوار باشند، وظیفه دارند روح امید به ظهور مهدی موعودعلیه السلام را در دیگران بدمند و یاد و خاطره ی او در ذهن مردم، زنده نگاه دارند. امید، آدمی را از سستی و خمودگی بیرون می آورد و به بالندگی و سازندگی می رسد. آن که از خورشید جهان افروزی که فردا بر می آید و همه جا را روشن می کند، غافل است، هرگز شور و نشاطی برای پویایی و سازندگی ندارد. او به شام تیره و تاریک نومیدی، ایمان آورده است. او خود را در برابر ظلمت شبانه، هیچ می انگارد و نیروی اراده ی خویش را باور ندارد. روح امید در چنین شخصی، مرده است. در مقابل، با امید به آینده، سراسر وجود آدمی از روح حیات سرشار می شود. آن که به آمدن منجی ایمان و امید دارد، و آمدن او بسته به آماده شدن مقدمات و فراهم آمدن انسان هایی است که او را بخواهند و او را در رسیدن به اهدافش یاری کنند، همیشه می کوشد ظرفیت با او بودن را در خود پدید آورد و انسان هایی را پروراند که بتوانند مانند بازوانی نیرومند، حضرت مهدی (عج) را در رسیدن به اهدافش یاری دهند. و این، همان حیات واقعی و بالندگی و سازندگی است.

اقبال همگانی

برادران یوسف آن گاه از جام حضور و دیدار یوسف سیراب شدند که همگان به صورت دسته جمعی به سوی او رفتند و به او، اظهار نیاز کردند. قرآن می فرماید: و جاء اخوة يوسف. [۱]. برادران یوسف (در پی مواد غذایی به مصر) آمدند. برای دمیدن آفتاب جمال یوسف زهرالعليه السلام نیز راهی نیست جز درخواست همگانی. مردم باید همگی دعا کنند و آمدنش را از خداوند بخواهند. تأثیر گذاری دعای برخی - و نه تمام مردم - چندان معلوم نیست. حضرت مهدی (عج) در توفیق شریف خود به شیخ مفید قدس سره می فرماید: و لو أن اشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا... [۲]. اگر همه ی شیعیان ما - که خداوند، آنان را در فرمان برداری یاری دهد - بر وفای به عهد و پیمانی که با ما بسته اند، با هم یک دل می شدند، برکت زیارت و دیدار ما برای شان به تأخیر نمی افتاد و از سعادت دیدار ما بهره مند می گشتند... نویسنده ی «مکیال المکارم» به نقل از یکی از دوستان خود می گوید: شبی در رؤیا یا مکاشفه، مولای مان امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم. ایشان مطالبی فرمودند که مضمونش این بود: بر منبرها به مردم بگویید که توبه کنند و برای فرج حضرت ولی عصر علیه السلام و تعجیل ظهور ایشان دعا کنند. این دعا کردن مانند نماز میت، واجب کفایی نیست که اگر برخی مردم انجام بدهند، از دیگران ساقط شود. بلکه همانند نمازهای پنجگانه ی شبانه روزی بر همه ی مکلفان واجب است. [۳]. *****

[۱] یوسف، ۵۸. [۲] احتجاج، ج ۲، ص ۶۰۲. [۳] مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۳۸.

میهمان نوازترین

یوسف بهترین میزبان بود، زیرا برادران جفاکارش را از عطای خویش محروم نکرد. و انا خیر المنزلین. [۱]. و من بهترین میزبانانم. یوسف زهرالعليه السلام نیز بهترین میزبانان است. با این که بسیاری از مردم، او را نمی شناسند و بسیاری نیز با او به دشمنی برخاسته اند یا در حقش، جفا و ستم می کنند و قدرش را نمی شناسند یا فراموشش کرده اند، ولی هم چنان بر سر سفره ی رحمت او نشسته اند و به برکت او، روزی می خورند. «بیمنه رزق الوری». ***** [۱] یوسف، ۵۹.

پیروزی

یوسف پس از پشت سر نهادن فراز و نشیب های فراوان، در پایان، به اوج شکوه رسید. آن گاه بود که همه در برابر وی کرنش کردند و برادران و پدر و مادر در برابر شکوهش به خاک افتادند. و رفع ابویه علی العرش وخرّوا له سجدا. [۱]. و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی برای او به سجده افتادند. یوسف زهرالعليه السلام نیز پس از سپری کردن دوران جان گاه غیبت، افزون بر شکوه معنوی همیشگی به شکوه ظاهری خواهند رسید. آن گاه جهان و جهانیان در برابر شکوه و جلالش، سر تعظیم فرو خواهند آورد. و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمةً ونجعلهم الوارثین. [۲]. ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین گردانیم. ***** [۱] یوسف، ۱۰۰. [۲] قصص، ۵.

نجوایی با یوسف زهرا عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱. هنگامی که برادران یوسف نزد وی آمدند، از گذشته ی خود، اظهار پشیمانی کردند. یوسف نیز اشتباه آنان را فریادشان نیاورد، بلکه بی درنگ آنان را بخشید و از خداوند برای ایشان، بخشش خواست. قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم

الراحمین. [۱]. (یوسف) گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست. خداوند، شما را می بخشد و او مهربان ترین مهربانان است. ای یوسف زهراعلیه السلام! ما نیز در حق شما، ستم های فراوانی کرده ایم. ناسپاسی ها و قدر ناشناسی های ما از شمارش بیرون است. با این حال، بر این باوریم که بزرگواری شما از کرم یوسف افزون تر است. پس عاجزانه از شما می خواهیم در روز موعود، آن گاه که به محضر مبارک شما آمدیم، ستم های ما را فراموش کنید. ناسپاسی های ما را به دل نگیرید و ما را ببخشایید. از خداوند نیز برای مان آمرزش بخواهید. ۲. برادران یوسف با متاعی اندک و ناچیز برای خرید آذوقه به بارگاه یوسف آمدند؛ متاعی که در برابر شوکت و شکوه آستان یوسف، چیزی جز شرمندگی برای برادران نداشت. شاید آنان به متاع خود می نگریستند و نگاهی نیز به جلال و جبروت یوسف می افکندند. آن گاه از متاع ناچیز خود، شرمنده می شدند. یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضّرّ وجنّنا بیضاعه مزجاء فاوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین. [۲]. ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته است و متاع اندکی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده ایم. پیمانہ ی ما را پر کن و بر ما تصدّق و بخشش فرما؛ زیرا خداوند، بخشندگان را پاداش می دهد. با این حال، یوسف کریمانه ایشان را پذیرفت و پیمانہ ی آنان را پر کرد. ای یوسف زهراعلیه السلام! ما نیز خریدار مهر شمایم، ولی برای بار یافتن به آستان بلند شما، چیزی نداریم. اگر هم داشته باشیم، بضاعتی است ناچیز که نگاه به آن و یادآوری آن، عرق شرمندگی بر جبین مان می نشاند. با این حال، عاجزانه از شما می خواهیم که یوسف گونه ما را بپذیرید و کریمانه بر ما نظر کنید و پیمانہ ی ما را پر سازید. ۳. یوسف نه به تقاضای پدر، بلکه از جانب خود، پیراهنش را فرستاد تا پدر بدان شفا یابد و چشمانش بینا شود. اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً. [۳]. این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بکشید تا بینا شود. ای یوسف زهراعلیه السلام! چشمان بصیرت ما به دلیل گناهان و نافرمانی ها نابینا شده اند و اگر چنین نبودند هیچ گاه از افتخار روشن شدن به چهره ی دل ربای شما محروم نمی گشتند. آیا چشمی که هزاران آلودگی بر آن نشسته است، شایستگی دارد که تصویر آن عزیز مه پیکر را در آغوش بگیرد؟ پرده ای که بر دیدگان ما افتاده، آن قدر ضخیم است که دستان ما از زدودن آن ناتوانند و تنها ید بیضای شما می تواند آن را فرو افکند. ای یوسف زهراعلیه السلام! ما یعقوب نیستیم، اما شما از یوسف، کریم تر و بخشنده ترید. بر دیدگان نابینای ما نظری افکنید تا شایستگی دیدار چهره ی زیبای شما را بیابد و از نگریستن به آن، مست و سرشار شود. ۴. خشک سالی، هفت سال مصر را فرا گرفت. آن چه مصر را از گرداب بلا به ساحل امن رساند، حسن تدبیر و حکومت یوسف بر آن سامان بود. قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم. [۴]. (یوسف) گفت: مرا سرپرست گنجینه های سرزمین (مصر) قرار ده؛ زیرا ننگه دارنده و آگاهم. او بود که بر مصر حکم راند و به سرانگشت تدبیر خود، آن جا را از خشک سالی، رهایی بخشید. ای یوسف زهراعلیه السلام! در دل های ما، نه هفت سال، که عمری است خشک سالی، حکم می راند. در این دل های خشکیده و تفتیده، نه گل محبتی می روید، نه شکوفه ی حضوری به بار می نشیند و نه شقایق وصالی می شکفت. آن چه این دل های قحطی زده را از نعمت و خزّمی، سرشار می کند، سرانگشت تدبیر شماست. بیا و بر دل های ما حکومت کن؛ که این دیار جز به تدبیر شما به سامان نمی رسد. رواق منظر چشم من آشیانه ی توست کرم نما و فرود آ که خانه، خانه ی توست ۵. یوسف مشتاق دیدار برادر خویش، بنیامین بود. از این رو، خود، زمینه ی وصال را فراهم کرد. فلما جهّزهم بجهازهم قال اتئونی باخ لکم من ایکم... فان لم تأتونی به فلاکیل لکم عندی. [۵]. و هنگامی که (یوسف) بارهای آنان را آماده ساخت، گفت: (بار دیگر که آمدید) آن برادری را که از پدر دارید، نزد من آورید... و اگر او را نزد من نیاورید، پیمانہ ای (از غله) نزد من نخواهید داشت. ای یوسف زهراعلیه السلام! سرگذاردن بر گام های مبارک شما و بوسیدن آن، رؤیای شیرین ما و آرزوی دیرین ماست. اگر به دامن وصل تو دست ما نرسد کشیده ایم در آغوش آرزوی تو را و این آرزو، بلند است و دست نایافتنی؛ زیرا ما کجا و آستان بلند شما کجا! اما کریمان همیشه بزرگی خود را می بینند، نه خردی نیازمندان را. آخر چه زیان افتد سلطان ممالک را کو را نظری، روزی بر حال گدا افتد؟ اگر شما منتظرید که ما، خود، در این راه، گام نهمیم و شایستگی وصال را در خویش فراهم

آوریم، به یقین بدانید که ما را پای آمدن این راه نیست. شما یوسف گونه، کرم کنید و زمینه ی این وصال را فراهم آورید. ۶. چون شام تار فراق به سر رسید و صبح روشن وصال دمید، یوسف رو به برادران کرد و گفت: به سوی کنعان روانه شوید و همه ی خاندان تان را همراه خود بیاورید. او نیکان را از بدان جدا نکرد و همه را به محضر خویش فراخواند. و اَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ. [۶].

و همه ی نزدیکان خود را نزد من آورید. ای یوسف زهراعلیه السلام! درست است که یوسف، همه ی خاندان برادرانش را فراخواند، ولی امام رضاعلیه السلام نیز فرموده است: الامام الوالد الشفیق. [۷]. امام همان پدر مهربان است. شاید ما فرزندان نافرمانی باشیم، ولی مگر برادران یوسف چنین نبودند؟ ما نیز عاجزانه از شما می خواهیم آن گاه که روز موعود فرا رسید، همه ی ما را بدون جدا کردن بدان از نیکان، با بزرگواری به بارگاه خود بپذیرید و از لطف خویش بهره مند سازید. خدایا! می دانیم مهر اولیای تو، متاع گران قدری است که آن را در هر دلی نمی نشانی؛ زیرا هر سینه ای را گنجایش آن نیست، ولی مگر فراخی سینه ها به دست تو نیست؟ بارالها! می دانیم که این گوهر درخشان تنها در صدف های پاک می روید، ولی مگر سیل رحمت تو از زدودن آلودگی های دل های ما ناتوان است؟ پروردگارا! بسیاری خدمت گزار بارگاه اویند. آیا اگر نان خور دیگری به آنان افزوده شود، به آستان او زیانی می رسد؟ یارب! اندر کنف سایه ی آن سرو بلند گر من سوخته، یک دم بنشینم، چه شود؟ پروردگارا! مهر یوسف را در دل عزیز مصر و همسرش نشاندی، مهر یوسف زهرایت را نیز تو در دل ما بنشان. عشقی ده جان سوز که از سوز آن، جهانی بسوزد و از آن سوزش، شعله ای فراهم آید تا چراغ راه مشتاقان گردد. آمین. زهی خجسته زمانی که یار باز آید به کام غم زدگان غم گسار باز آید در انتظار خدنگش همی تپد دل صید خیال آن که به رسم شکار باز آید مقیم بر سر راهش نشسته ام چون گرد بدان هوس که بدین رهگذار باز آید به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم بدان امید که آن شهسوار باز آید چه جورها که کشیدند بلبان از دی به بوی آن که دگر نوبهار باز آید ز نقش بند قضا هست امید آن حافظ که هم چو سرو به دستم نگار باز آید *****

[۱] یوسف، ۹۲. [۲] یوسف، ۸۸. [۳] یوسف، ۹۳. [۴] یوسف، ۵۵. [۵] یوسف، ۵۹ - ۶۰. [۶] یوسف، ۹۳. [۷] احتجاج، ج ۲، ص ۴۴۲.